



Critical Review of Human Creation from the Perspective of Dynamic Anthropology, Emphasizing the Views of Allāma Tabātabāī and Ayatollah Misbah Yazdi.

Mahdi Danaeifard (Corresponding Author)

PhD student in the Fundamentals of Islamic Theory, Faculty of Verity and Islamic Thought, University of Tehran, Tehran, Iran. mahdidanayifard@outlook.com

Hosayn Hojjatkhah

Assistant Professor of Islamic Theoretical Foundations, Faculty of Knowledge and Islamic Thought, University of Tehran, Tehran, Iran. hojjatkhah@ut.ac.ir

Use your device to scan and read the article online



Citation Mahdi Danaeifard. [Critical Review of Human Creation from the Perspective of Dynamic Anthropology, Emphasizing the Views of Allāma Tabātabāī and Ayatollah Misbah Yazdi. (Persian)]. *QABASAT (A Quarterly Journal on Philosophy of Religion and New Theology)*. 2024; 29 (113): 55-78

10.22034/QABASAT.2024.719153

Received: 15 July 2023 , Accepted: 03 November 2024

Abstract

The creation of man and the world is one of the most challenging topics in the history of thought. With the beginning of modernism, human creation took on a naturalistic and atheistic aspect. In the meantime, dynamic theologians tried to create harmony between the naturalistic and theistic views on various issues, including the creation of man. By considering the limitation of divine power and claiming the independent power of man, they denied the creation without previous matter, and by proposing the limited influence of God in the creation of man, they believed in self-creation and the gradual and evolutionary creation of man. But paying attention to the intellectual and philosophical foundations of thinkers such as Allāma Tabātabāī and Ayatollah Misbah Yazdi about issues such as the necessity of the Divine Essence and the inherent poverty of man, their view faces major problems. This paper, with a descriptive-analytical and critical method, finally concludes that the foundations of such a view, in addition to the lack of reason in some cases, are also in conflict with the rational rules that prove divine absolute power. Also, there is no contradiction between the existence of evil and the absolute power of God.

Keywords: Human Creation, Dynamic Theology, Anthropology, Allāma Tabātabāī, Ayatollah Misbah Yazdi.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



بررسی نقادانه آفرینش انسان از منظر انسان‌شناسی پویشی با تأکید بر آرای علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه و استاد مصباح یزدی رحمته‌الله‌علیه


مهدی دانائی فرد (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری مدرسی مبانی نظری اسلام، دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
mahdidanayifard@outlook.com


حسین حجت خواه

استادیار گروه مبانی نظری اسلام، دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
hojjatkah@ut.ac.ir

Use your device to scan and read the article online



Citation Mahdi Danaeifard. [Critical Review of Human Creation from the Perspective of Dynamic Anthropology, Emphasizing the Views of Allāma Tabātabāī and Ayatollah Misbah Yazdi. (Persian)]. *QABASAT (A Quarterly Journal on Philosophy of Religion and New Theology)*. 2024; 29 (113): 55–78

 10.22034/QABASAT.2024.719153

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۲۴ ، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۱۳

چکیده

آفرینش انسان و جهان، از بحث‌های چالش‌برانگیز در تاریخ اندیشه است. با آغاز دوران مدرنیسم، آفرینش انسان وجهه‌ای طبیعت‌گرایانه و الحادی به خود گرفت. در این بین، الهی‌دانان پویشی در تلاش برای برپاداشتن وفاق بین دیدگاه طبیعت‌گرایانه و خداپاورانه در مسأله‌های گوناگون، از جمله آفرینش انسان برآمدند. آن‌ها با ناچیز جلوه‌دادن قدرت الهی و ادعای قدرت استقلالی انسان، آفرینش بدون ماده پیشین را رد کردند و با طرح تأثیر ناچیز خداوند در آفرینش انسان، به خودآفرینی و آفرینش تدریجی و تکاملی انسان قایل شدند؛ اما توجه به مبانی عقلی و فلسفی اندیشمندانی چون علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه و استاد مصباح یزدی رحمته‌الله‌علیه در رابطه با مسأله‌هایی همچون وجوب ذات الهی و فقر ذاتی انسان، دیدگاه آنان را با اشکالات کلانی روبه‌رو می‌کند. این پژوهش، با روش توصیفی - تحلیلی و انتقادی، در نهایت به این نتیجه می‌رسد که مبانی چنین دیدگاهی، افزون بر نبود دلیل در برخی موارد، با قواعد عقلی اثبات‌کننده قدرت مطلق الهی هم ناسازگاری دارد. همچنین میان وجود شر و قدرت مطلق الهی، هیچ تنافی‌ای وجود ندارد.

واژگان کلیدی: آفرینش انسان، الهیات پویشی، انسان‌شناسی، علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه، مصباح یزدی رحمته‌الله‌علیه.



مقدمه

دو دیدگاه اصلی درباره آفرینش انسان به طور ویژه و آفرینش جهان و موجودات به گونه عام، وجود دارد. گروهی از دانشمندان با تمسک به منابع دینی و لزوم پیروی بی چون و چرا از وحی الهی و کتاب‌های آسمانی، قایل به آفرینش بدون ماده پیشین هستند که الهی دانان سنت‌گرای غربی، بیشتر در این دسته قرار می‌گیرند. آن‌ها با استناد به بخش‌هایی از کتاب مقدس، مانند سفر پیدایش - که خداوند می‌فرماید: «روشنایی بشود» (پیدایش، ۱:۱)، خدا را به عنوان سرچشمه یکتای آفرینش می‌انگارند که او اراده کرده و بدون توسل به واقعیت از پیش موجود، آفرینش انجام شده است (Anderson, 2018, p.17). اما برخی از الهی دانان غربی، این دیدگاه را دلیل مطلق دانستن قدرت الهی و قایل شدن به دلایل اسرارآمیز و تبیین‌ناپذیر می‌دانند که با مسایل عقلانی برآمده از عصر مدرنیته سازگاری ندارد و به نوبه خود، سبب پدید آمدن شبهات گسترده درباره مسایلی همچون شرور در عالم هستی و ارتباط آن با قدرت مطلقه الهی می‌شود. برای مثال، اگر خداوند قادر مطلق است که به موجودات مهر می‌ورزد، پس فلسفه وجود شرور در عالم چیست؟ مگر غیر از این است که طبق متن کتاب مقدس، خداوند خیرخواه بشر است؟ پس چگونه خداوند قادر و مهربانی که احاطه مطلق بر هستی دارد، اجازه پدیدار شدن شروری همچون زلزله و سیل را می‌دهد؟ بر همین اساس، آنان آفرینش را نه بدون ماده پیشین، بلکه در بستر تکامل تدریجی و خودآفرینی موجودها، از جمله انسان می‌پذیرند.

درباره این دسته از پرسش‌ها، پیرامون جهان هستی و وجود شر در آن، پاسخ‌های گوناگونی در جهان غرب و مسیحیت از سوی افرادی همچون لایب‌نیتس و آگوستین ارائه شده است؛ اما وایتهد - که پایه‌گذار الهیات پویشی است - به این پاسخ‌ها بسنده نکرد و به همین دلیل، با ارائه جهان‌بینی ویژه خود، سعی در روشن‌گری این مسأله‌ها و حفظ دین از چنین ایرادهایی کرد. در ادامه، به بیان دلایل وایتهد در این زمینه خواهیم پرداخت.

لازم به ذکر است که تاکنون پژوهشی یکدست، در توصیف و نقد دیدگاه الهی دانان پویشی درباره چگونگی و نحوه آفرینش انسان به نوشته نشده است؛ اما در مقاله پیش‌رو، با توجه به اهمیت تفکر پویشی در بیان مفاهیم دینی براساس دیدگاه‌های علمی، بر آن شدیم افزون

تبیین دیدگاه اندیشمندان پویشی در این زمینه، به بررسی و نقد آن، با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبایی رحمته‌الله علیه و استاد مصباح یزدی رحمته‌الله علیه بپردازیم.

دلیل‌گزینش دو اندیشمند پیش‌گفته برای نقد دیدگاه پویشی در این مقاله، این است که با توجه به اینکه الهیات پویشی، از جدیدترین مکاتب الهیاتی در دوران پست مدرن است و جریانی فعال و امروزی در غرب است و بازتاب‌ها و تأثیراتی در جهان اسلام و ایران - به‌ویژه بر جوانان و دانشگاهی‌ها داشته است - بنابراین، برای نقد این دیدگاه درباره آفرینش انسان و جهان، به تناسب دو تن از اندیشمندان مطرح و به‌روز اسلامی انتخاب شدند که در بسیاری از علوم اسلامی (همچون فلسفه، کلام، عرفان و تفسیر) سرآمد و به‌نوعی ذوفنون هستند و اندیشه‌های آن‌ها و نوع بیان علمی ایشان، می‌تواند در این زمینه و به‌ویژه برای نسل نو و دانشگاهی‌ها، جذاب و کارساز باشد.

۱. الهیات پویشی

در قرن بیستم میلادی، تفکر و فلسفه‌ای پدیدار شد که به دنبال این بود با رفع اشکالات اندیشه کلیسایی در قرون وسطی و آرایه پاسخی نوبه ایرادهای مدرنیته بر دین، به مفاهیمی همچون خدا، نفس و آخرت ساختاری نظام‌مند، طبیعی و جامع بدهد. این فلسفه که به‌وسیله آلفرد نورث وایتهد راه‌اندازی شد و با تلاش شاگردان وی تداوم یافت، به فلسفه پویشی (Process philosophy) و فلسفه ارگانیسم (Organic philosophy) شهرت یافت.

وایتهد می‌خواست بین اجزای ناسازگار وجود، وفاق ایجاد کند؛ چرا که او مخالف هرگونه دوگانگی همچون علم و دین و ماده و روح بود. بر همین اساس، وی رویکردی جدید نسبت به مسایل مابعدالطبیعی (هنری، ۱۳۸۲، ص ۱۸). سیستم فلسفی وایتهد هرچند یک تفکر اصیل فلسفی و هم‌راستای با علوم طبیعی است، اما جدای از علوم طبیعی نیست. او که پیش از ورود به پژوهش‌های فلسفی، در زمینه ریاضیات، اندیشمندی بزرگ بود، نظام فکری خویش را با بهره‌گیری از اصول ریاضی پی‌ریزی کرد. عقلانیت ساختارها و احترام به نتایج سنتزهای فکری، از جمله موردهایی هستند که بی‌شک از عادات ریاضی وایتهد گرفته شده و در همه نوشته‌های وی راه یافته است.

زمانی که وایتهد دانش ریاضی خویش را به زمین نظریه نسبیت آورد و در تفسیر آن به روش خود کوشید، به طور دقیق، از همین جا بود که همه متافیزیک وی از طبیعت پدید آمد. تصور مکان - زمان به عنوان مجموعه‌ای از وقایع تابع قوانین هندسی، تأثیر زیادی بر وایتهد گذاشت. وی وابستگی دوسویه وقایع (events) و رویدادها را به کمک ابزارهای هندسی در تئوری نسبیت، واکاوی کرد و با بهره‌گیری از نظریه عمومی نسبیت انیشتین، معتقد بود که «قطعات ماده» (Pieces of matter) نمی‌توانند سازنده جهان باشند و جهان از توالی رویدادها و تجارب تشکیل شده است.

اما آنچه که در بهره‌مندی فلسفه پویشی از علوم طبیعی بیشتر خودنمایی می‌کند، وام‌گرفتن آن از زیست‌شناسی و ایده رشد خلاق و تکامل است. تعامل تفکر وایتهد و پیروان او با فرضیه تکامل و رشد خلاق در زیست‌شناسی به قدری عمیق و ژرف است که از فلسفه پویشی، به «فلسفه شدن یا صیوروت» تعبیر می‌کنند. با اضافه شدن نظریه تکامل به نظام فکری وایتهد، ویژگی «پویش» به عنوان ساختار کلی واقعیت شکل گرفت که تاریخی بودن و تاریخ‌گرایی عنصر تشکیل‌دهنده آن است؛ چراکه وایتهد تکامل و رشد خلاق را در بستر تاریخ و پیمودن حرکتی روبه جلو توصیف می‌کند که در آن، تجربه‌ها و رویدادهای گذشته، باعث پیدایش رویدادهای جدید و ساخته شدن جهان از توالی این وقایع و رویدادها می‌شود (Heller, 2011, pp.101-102).

در نتیجه، وایتهد با لحاظ کردن مبادی تجربی و پیوند آن‌ها با اندیشه فلسفی خویش، همه تجربه‌انگاری (Panexperientialism) را پذیرفت و قایل شد که همه اجزایی که عالم متشکل از آن‌هاست، تجربه است و با این توصیف از حقیقت و هستی، تصویری متفاوت از خدا، جهان و انسان ارائه داد. از دیدگاه فلسفه پویشی، فرایند، صیوروت و تغییر، امر اساسی و غایی شمرده می‌شود؛ چنان‌که از دید این فلسفه، واقعیت اصلی «فرایند زندگی من» است و مفهوم «من» به عنوان فرد، انتزاعی، ثانوی و فرعی است (لین، ۲۰۱۰م، ص ۳۶۳).

۲. دیدگاه الهیات پویشی درباره آفرینش انسان

۱-۲. خالقیت الهی

الهی‌دانان پویشی برای توجیه مسائلی همچون مسأله شر، برخلاف بیشتر الهی‌دانان سنت‌گرا، از تجزیه و تحلیل معلول‌ها و رفتار آن‌ها قدم فراتر گذاشته، تفسیر متفاوتی از علت هستی بخش ارایه کردند. آن‌ها که مطلق‌انگاری قدرت خدا را سرچشمه بسیاری از حمله‌های متجددان مدرنیته به مسیحیت و ردّ هرگونه دین و سرچشمه فراطبیعی در علم و دیگر ساحت‌های بشری به وسیله آن‌ها می‌دانستند، کوشیدند تا با محدود کردن قدرت الهی و ارایه توصیفی متفاوت از آن، به این مسایل پایان داده و دین را که در دوران مدرن کنار گذاشته شده بود، به زندگی مردم بازگردانند. اندیشمندان پویشی، به ویژه وایتهد، برای دست‌یابی به این خواسته، قدرت خداوند را قدرت ترغیبی (persuasive) و اقناع‌کننده در نظر گرفتند؛ به این معنا که خداوند از راه نشان دادن امکان‌های در دسترس و «هدف اولیه» (Initial aim) به موجودات، آن‌ها را برای رسیدن به آن هدف برمی‌انگیزد. در توضیح این مطلب بایستی اشاره کرد که «در اندیشه پویشی وایتهد، هر هستی بالفعل، فی‌نفسه صاحب مرتبه و درجه‌ای از خلاقیت (creativity) است و خلاقیت تنها تغییر و نظم و ترتیب دوباره امور نیست؛ بلکه حرکت و جریان هدف‌مندی است که رو به سوی خودآفرینی و خود سامان‌دهی هستی‌ها دارد. به وسیله این خلاقیت، هر هستی بالفعل از یک سواز هستی‌های گذشته بهره‌مند شده و از دیگر سو، خودش داده‌ای برای هستی‌های بعدی می‌شود» (شامحمدی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۷).

الهیات پویشی در سیر این حرکت هدف‌مند، نقش خدا را بی‌چون و چرا می‌داند، اما آن را محدود به ایجاد زمینه برای دست‌یابی موجودات به «هدف اولیه» و تأثیرگذاری و انگیزش، برای رسیدن به آن هدف می‌داند. لازم به ذکر است که مراد از «هدف اولیه» در این اندیشه، آن هدفی است که مناسب آن موقعیت و باتوجه به وضعیت آن است. هدف ابتدایی باینکه به شدت بر نتیجه کارساز است، اما این موقعیت است که تصمیم خواهد گرفت که چگونه عمل کند (Astley, 2003, p.53).

اندیشمندان پویشی، باتوجه به قدرت ذاتی‌ای که برای خلاقیت موقعیت‌ها و موجودات در هستی قایل هستند، قدرت الهی را سرچشمه دیگر قدرت‌ها ندانسته و قدرت مطلق خداوند را نمی‌پذیرند. گریفین در همین باره می‌نویسد: «خداوند برترین قدرتی را دارد که برای خالق جهان قابل‌تصور است». او در ادامه بیان می‌کند:

«من رد نمی‌کنم که خداوند همه قدرتی را که برای خالق جهان متصور است، دارد؛ بلکه من قدرت مطلق به مفهوم سنتی را رد می‌کنم؛ قدرتی که قدرت دیگر موجودات از آن برگرفته شده است و بر همین پایه، شاید قدرت آن‌ها، لغویاً نادیده گرفته شود» (Griffin & Smith, 1989, p.89).

به این ترتیب، خالقیت خداوند در الهیات پویشی، این‌گونه معنا می‌شود که «هردم، جهانی به خدا ارایه می‌شود که بخشی از آن جهان، شکل ویژه خود را مشخص کرده است و آزاد است هدف‌های جدیدی را که برای تحقق آرمان و کمال دلخواه او از جانب خدا ارایه می‌شود، رد کند» (Cobb, 2007, p.141). از این بیان جان کاب، مشخص می‌شود که خداوند هیچ‌گونه اجبار و قدرت مطلق را نمی‌تواند درباره جهان و انسان به اجرا بگذارد.

۲-۲. انکار آفرینش بدون ماده پیشین

فیلسوفان پویشی، با رد قدرت مطلقه الهی، آفرینش بدون ماده پیشین را هم رد می‌کنند؛ زیرا از دیدگاه آن‌ها، آفرینش بدون ماده پیشین، نیازمند دلیلی است که قدرت مطلق داشته باشد تا بتواند از نیستی، هستی بیافریند و وقتی خداوند چنین قدرتی را نداشته باشد، آفرینش بدون ماده پیشین هم به‌خودی‌خود منتفی و بی‌معنا می‌شود.

هارتسهورن، قدرت مطلق خداوند را برابر با استثمار دیگر مخلوق‌ها می‌پندارد و در رد آن به سخن آبراهام لینکلن استناد می‌کند که گفته بود: «همان‌طور که من برده نخواهم شد، ارباب هم نخواهم شد» و نتیجه می‌گیرد که چون لینکلن شرافت‌مندتر از خدا نیست، پس خدا هم ارباب نخواهد بود. وی در ادامه و درباره آموزه خلق از عدم نیز می‌نویسد: «آفرینش عالم از هیچ و بدون ماده پیشین، یک مفهوم فرضی جادویی و عجیب و غریب است که هیچ پایه و اساس استواری در تجربه انسانی ندارد و سرچشمه مسایل مهم و ویرانگری شده است» (Hartshorne, 1984, pp.67-68).

باتوجه به نپذیرفتن آفرینش از عدم، به ویسله اندیشمندان پویشی، آفرینش انسان از عدم هم رد می‌شود. بنابراین، وایتهد و پیروان او درباره مسأله چگونگی آفرینش، در تلاش هستند تا راه حل و تبیینی روشن ارائه کنند که هم با نص کتاب مقدس منافات نداشته باشد و هم خالقیت الهی را فراهم می‌کند. در ادامه، با بیان نظریه آفرینش از نگاه الهی‌دانان پویشی، به چگونگی توجیه‌گریفین درباره آفرینش بدون ماده پیشین در کتاب مقدس خواهیم پرداخت.

۳-۲. آفرینش از دیدگاه الهی‌دانان پویشی

در اندیشه پویشی، نظریه خلق از توده اولیه، جایگزین آفرینش بدون ماده پیشین می‌شود. اندیشمندان پویشی، بر این باورند که نظریه خلق از توده بی‌نظم اولیه که ریشه در اندیشه‌های افلاطون دارد، درست است. افلاطون در رساله تیمائوس بیان می‌کند که در آغاز، جهان آشفته و نامشخص بوده است که به وسیله صانع یا دمیورگ و با به‌کارگیری الگوی جهان، خائوس را به کاسموس بدل کرده است (Dombrowski, 2005, p.48).

الهی‌دانان پویشی در توضیح توده اولیه یا خائوس، آن را به وضعیتی توصیف می‌کنند که در آن چیزی جز موقعیت‌های سطح پایین ناگهانی و بالفعل وجود ندارد تا با تکیه به نظم شخصی بتوانند پیشرفت کنند، به افراد پایدار تبدیل شوند. این موقعیت‌ها، در راه تبدیل به موقعیت‌ها و افراد پایدار هستند و یک فرد پایدار، مجموعه‌ای از موقعیت‌ها است که همچون الکترون‌ها و پروتون‌ها و با جابه‌جایی ویژگی‌های همسان از یک موقعیت به موقعیت دیگر، می‌توانند هویت فردی‌شان را در طول دوره‌های زمانی نگه دارند (Cobb & Griffin, 1976, p.63). در همین باره، گریفین خالقیت الهی را منحصر در برانگیختن خائوس برای رسیدن به وضعیتی به‌سامان می‌داند (شامحمدی و سنایی، ۱۳۹۵، ص ۱۲۸).

باتوجه به این نظریه، خلقت مبتنی بر یک حالت پیشین از موقعیت‌های محدود است که این موقعیت‌ها همواره قدرت غیرقابل کنترل اندکی دارند؛ بنابراین، قدرت خلاقانه الهی همواره به برانگیختن بهترین پیشرفت ممکن، باتوجه به حالت سابق محدود می‌شود. بنابراین، اولین نکته در این باره، قدرت ذاتی خلاقیت در عالم هستی است که نتیجه آن،

عدم امکان قدرت مطلق سرکوب‌گر و قهرآمیز، رد آفرینش بدون ماده پیشین و پرهیز از دوگانگی‌هایی است که در رویارویی مسایلی همچون قدرت الهی و وجود شرور رخ می‌دهد. نکته دومی که می‌توان برداشت کرد، لزوم باور به تکامل^۱ است. گریفین با بیان مثال‌هایی در مورد این مسأله، می‌نویسد:

«به‌طور مستقیم بعد از فعلیت یافتن f ، a نمی‌تواند تحقق یابد مگر اینکه بعد از فعلیت a و قبل از فعلیت یافتن f ، b, c, d, e فعلیت بیابند. برای مثال، انسان‌ها نمی‌توانند به‌طور مستقیم از پروتون‌ها و الکترون‌ها به وجود آمده باشند؛ بلکه برای تحقق این امر، ابتدا لازم بود به ترتیب اتم‌ها، مولکول‌ها، ماکرومولکول‌ها و سپس حیوان‌های چندسلولی به وجود بیایند تا از این راه، روح انسان که سازمانی بسیار پیچیده است، آفریده شود. این نکته، به این معناست که آفرینش جهان، لزوماً فرایندی گام‌به‌گام است. به عبارت دیگر، خدا جهان را به وسیله فرایندی طولانی، کند و تکاملی خلق کرده است، نه به وسیله یک دلیل اسرارآمیز که فقط با علم مطلق الهی دانسته شود. از منظر این الهیات، دلیل استفاده خدا از این فرایند، این بود که تنها راه ممکن برای برپایی دنیایی به‌مانند دنیای ما، استفاده از فرایندی این‌چنین بود» (Griffin and Lubarsky, 1996, p. 100).

بنابراین، در باور گریفین، آفرینش انسان هم در فرایندی تکاملی و گام‌به‌گام بوده است و نه به صورت آنی و با تکیه صرف بر قدرت مطلق الهی.

با این توضیحات، مشخص می‌شود که در دیدگاه پویشی، ادعای آفرینش بدون ماده پیشین - که بنا به گفته برخی متکلمان سنت‌گرای مسیحی در کتاب مقدس آمده -، درست نیست و می‌بایست قایل شد که خداوند، هستی را از ماده اولیه بی‌نظم و به صورت تکاملی و مرحله به مرحله آفریده است. اما مسأله‌ای که در این باره مطرح است، چگونگی

۱. تکامل باوری پویشی، برخلاف خوانش‌های پیشین از تکامل، از یک سو بر قدرت ذاتی آفریده‌ها در پذیرش یا عدم پذیرش هدفی که خداوند به دست‌یابی به آن تشویق می‌کند، استوار است و از سوی دیگر، قدرت الهی در این تکامل باوری، منحصر در برانگیختن و تشویق مخلوقات است و به صورت یک سویه و قاهرانه عمل نمی‌کند (گریفین، ۱۳۸۸، ص ۱۴۷-۱۳۶).

پاسخ الهی دانان پویشی به ادعای متکلمان سنت‌گرا در مورد دلالت کتاب مقدس بر آفرینش بدون ماده پیشین هست.

گرفین در پاسخ به این ادعا، باور به آفرینش بدون ماده پیشین را ناشی از کتاب مقدس نمی‌داند؛ بلکه با استناد به تحقیقات پژوهشگران، آن را مربوط به دوره‌ای پس از نزول و نگارش کتاب مقدس می‌داند و با این بیان، به غیرالهی و غیروحيانی بودن این مطلب تصریح می‌کند (شامحمدی و سنایی، ۱۳۹۵، ص ۱۲۷).

افزون بر پاسخ فوق، گرفین در کتاب الهیات یهودی و تفکر پویشی، سه راه‌کار و تبیین را برای سازگار کردن آفرینش بدون ماده پیشین در کتاب مقدس با الهیات پویشی بیان می‌کند که در زیر به صورت گزیده به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. راه‌کار اول

مقدمه اول. «چیز» در الهیات پویشی، به موقعیت‌های پایدار در طول زمان اشاره دارد؛ مقدمه دوم. با نزدیک شدن به بی‌نظمی کامل، هیچ جایگاه پایداری نخواهد بود و تنها جایگاه‌های واقعی تصادفی وجود خواهند داشت؛ نتیجه: در خائوس که همان توده ابتدایی بی‌نظم است، هیچ چیزی وجود ندارد؛ بنابراین، برقراری نظم از آشفتگی، آفرینش جهان از عدم خواهد بود.

۲. راه‌کار دوم

از یک سو، مفهوم «خلاقیت» در بحث از چگونگی آفرینش، مفهومی محوری است و از سوی دیگر خلاقیت بی‌گمان چیز نیست؛ بنابراین از این نگاه، خودآفرینی هر موقعیت واقعی که از خلاقیت ناشی می‌شود، در حقیقت از عدم سرچشمه می‌گیرد.

۳. راه‌کار سوم

وقوع موقعیت‌های واقعی، نیازمند تحقق بخشیدن به احتمالات است. به دیگر سخن، عاملیت و فاعلیت خلاق الهی درباره آفرینش یک موقعیت واقعی، منحصر در ارایه هدفی

آرمانی است که این هدف، یک احتمال کم و بیش پیچیده برای آن موقعیت است. بنابراین، پذیرش و تحقق بخشیدن به این هدف و احتمال آرمان، همان چیزی است که خودآفرینی موقعیت را آغاز می‌کند. با این وصف، هرچند احتمالات واقعی هستند، اما «چیز» نیستند و هیچ شمرده می‌شوند. در نتیجه، آفرینش موجودات واقعی به وسیله خداوند، می‌تواند آفرینش از هیچ قلمداد شود (Lubarsky and Griffin, 1996, 122).

بنابراین، از توصیف الهی‌دانان پویشی از «موقعیت»، «چیز»، «خلق» و «احتمال» و نیز روشننگری‌های آن‌ها پیرامون مسأله آفرینش مشخص می‌شود که ایشان آفرینش آدمی را نه از هیچ، بلکه در فرایند تکاملی پیدایش موجودات می‌دانند و اینکه هر موجود با تکیه بر قدرت ذاتی خود و با استفاده از ترغیب الهی در دست‌یابی به هدف اولیه، دست به خودآفرینی می‌زند و هر زمان در حال تکامل و نوشدن است و انسان نیز از این قاعده جدا نیست.

۳. نقد دیدگاه الهیات پویشی

همان‌طور که اشاره شد، در اندیشه پویشی، آفرینش انسان بر پایه دو اصل است: ۱. رد قدرت مطلقه الهی و باور به قدرت استقلالی انسان؛ ۲. رد آفرینش بدون ماده پیشین و باور به تکامل. از آنجا که برای بررسی و نقد یک دیدگاه، بایستی ابتدا اصول و مبانی آن را نقد کرد از این راه به درستی یا نادرستی آن رسید، ابتدا این اصول را از منظر علامه طباطبائی رحمته‌الله علیه و استاد مصباح‌یزدی رحمته‌الله علیه بررسی و نقد می‌کنیم.

۳-۱. قدرت مطلق خداوند و فقر ذاتی انسان

درباره قدرت خداوند، الهی‌دانان پویشی باور دارند که خداوند بالاترین قدرت هستی را دارد اما این قدرت مطلق نیست تا او بتواند به صورت یک سویه و قاهرانه آن را اعمال کند، بلکه موجودها و انسان‌ها از استقلال در قدرت برخوردار هستند و می‌توانند در برابر قدرت خدا پیروی نکرده و با قدرت استقلالی خویش از تحت قدرت الهی بیرون شوند. همان‌طور که گذشت، یکی از دلایل‌های بنیادین این باور، چگونگی توجیه شرور موجود در جهان هستی است. اما اندیشمندان اسلامی قدرت خدا را به طور مطلق اثبات می‌کنند و قدرت انسان را نه به صورت استقلالی، بلکه در طول قدرت الهی می‌دانند و در این راستا، از ادله عقلی و

بررسی نقادانه آفرینش انسان از منظر انسان‌شناسی پویشی با تأکید بر آرای علامه طباطبایی رحمته‌اللهیه ...

نقلی گوناگونی بهره می‌برند. ما در اینجا به بیان یک دلیل عقلی بسنده می‌کنیم. این دلیل که دارای سه مقدمه است، به شرح ذیل است:

مقدمه اول: خداوند واجب‌الوجود است. علامه طباطبایی رحمته‌اللهیه با بهره‌گیری از برهان امکان و وجوب چنین بیان می‌کند:

«موجودات جهان به طور ذاتی ممکن‌الوجود هستند؛ ولی چون هیچ موجودی بدون وصف ضرورت و وجوب تحقق نمی‌یابد، دارای وجوب بالغیر هستند و عللی که وجود آن‌ها را می‌پذیرد، باید منتهی به واجب‌الوجود بالذات شوند تا دور و تسلسل در علل که محال‌اند، لازم نیاید» (طباطبایی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۵۶).

در شرح گفتار علامه طباطبایی رحمته‌اللهیه، مراد از دور این است که برای نمونه "الف" علت وجود یافتن "ب" و "ب" نیز علت وجود یافتن "الف" باشد که در این صورت، هریک از "الف" و "ب" باید هم مقدم و هم مؤخر باشند و این اجتماع نقیضین بوده، امتناع آن، یک امر وجدانی و بی‌نیاز از برهان است و همچنین تسلسل، عبارت است از سلسله بی‌نهایت از علل و معالیل ممکن‌الوجود که هرکدام علت شی دیگری است. دلیل استحاله تسلسل نیز این است که وقتی همه اجزای سلسله علل، در عین حال معلول هم باشند، این پرسش با ارزش پیش می‌آید که کدام علت نهایی است که این معلول‌ها را آفریده است؟ یعنی سرانجام باید سرچشمه آفرینش مشخص شود؛ حال آنکه در تسلسل، پنداشته‌ایم که همه اجزاء، معلول هم هستند و به یک علت نهایی ختم نمی‌شوند، چرا که در غیر این صورت، مشخص می‌شود که این سلسله، بی‌نهایت نیست.

مقدمه دوم: صفات الهی مطلق هستند. پس از اثبات واجب‌الوجود بودن خداوند، این پرسش پیش می‌آید که چگونه مطلق بودن صفات الهی، به‌ویژه صفت قدرت را اثبات می‌کنند؟ در پاسخ، می‌توان گفت از آن جایی که در برهان امکان و وجوب اثبات شد که خداوند واجب‌الوجود است و از سوی دیگر، لازمه ترکیب در ذات الهی احتیاج و امکان است، پس نشدنی است که هم واجب‌الوجود باشد و هم مرکب و غیر بسیط. بنابراین، خداوند واجب‌الوجود و بسیط و مطلق است و هیچ ترکیب و احتیاجی در او راه ندارد.

صفات الهی هم عین ذات او هستند؛ بنابراین، قدرت الهی مطلق و بدون نقص و ترکیب خواهد بود. آیت الله مصباح یزدی رحمته الله علیه در نفی ترکیب از ذات الهی می نویسد:

«چون ترکیب از اجزای بالفعل و بالقوه، از ویژگی های اجسام است، ثابت می شود که هیچ موجود جسمانی، واجب الوجود نخواهد بود. به دیگر سخن، تجرد و جسمانی نبودن خدای متعال، ثابت می شود و نیز روشن می شود که خدای متعال، قابل دیده شدن با چشم و قابل ادراک با هیچ حس دیگری نیست؛ زیرا محسوس بودن، از خواص اجسام و جسمانیات است» (مصباح یزدی، ۱۳۹۸ ش، ص ۹۱).

ایشان در ادامه بیان می کند که با نفی جسمانیت از خدا، ویژگی های دیگر اجسام، مانند مکان داشتن و زمان داشتن نیز از واجب الوجود گرفته می شود؛ چراکه مکان در شی ای قابل تصور است که امتداد و حجم داشته باشد. همچنین اشیایی که در بستر زمان جریان دارند نیز از اجزای بالقوه تشکیل یافته اند و بنابراین، مرکب و تجزیه پذیر هستند. از این رو، نمی توان واجب الوجود را مکان مند و زمان مند در نظر گرفت و در نتیجه، حرکت و تحول و تکامل هم نخواهد داشت؛ زیرا حرکت و تحول در بستر زمان روی می دهد (همان، ص ۹۱).

مقدمه سوم: انسان فقیر بالذات است. پس از آنکه با استفاده از برهان امکان و وجوب اثبات کردیم خداوند واجب الوجود است و علت تمام موجودات ممکن، وجود واجب است که نهایت سلسله ممکنات است، حال به بیان این مطلب می پردازیم که موجودی همچون انسان که وجود امکانی دارد و در اصل وجود خویش ممکن و فقیر بالذات است، محال است در اثرگذاری خود فقیر و محتاج نباشد؛ چراکه اصل وجود او، ناشی از وجود خداوند است؛ بنابراین بایستی در صفات هم وابسته به خدا باشد. از این رو، هنگامی که وجود قدرت را در انسان می بینیم، به وجود قدرت در خدا پی می بریم، چراکه معطی شی، نمی تواند فاقد آن باشد.

نتیجه: خداوند قادر مطلق و انسان به طور ذاتی، ممکن و نیازمند است. مراد اندیشمندان پویشی از تقیید قدرت الهی، باورداشتن به قدرت استقلالیه انسان بود که با بیان فقر و امکان ذاتی انسان نسبت به خدا، فرض مذکور رد می شود و نمی توان هیچ قدرتی غیر از قدرت واجب الوجود را در نظر گرفت. آیت الله مصباح یزدی رحمته الله علیه در بیان فقر ذاتی انسان می نویسد:

«وجود انسان، عین تعلق به خداست. در هستی انسان و دیگر موجودات عالم، «ارتباط» و «وابستگی» نهفته است. اگر این ارتباط و وابستگی بریده شود، چیزی وجود نخواهد داشت» (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص ۱۹۹).

از این رو، قدرتی که در ما هست، قدرت مقید است که تحقق و تأثیر آن، مشروط به تحقق شرایط و اسباب فراوانی است که در محدوده قدرت انسان نیست و البته بدیهی است که کیفیت و چگونگی شرایط و اسباب یادشده، سبب تفاوت در آسانی و سختی کار است و بر میزان قدرت انسان تأثیر دارد. اما چنین امری در مورد واجب‌الوجود که صفاتش و از جمله صفت قدرت عین ذاتش است، درست نیست. از این رو، تا وقتی که خداوند را واجب‌الوجود فرض کنیم، نمی‌توانیم قدرت او را مقید به شرایط و اسباب بدانیم؛ بلکه او قدرتی عام و بی‌نهایت دارد که محدود و مقید به هیچ قیدی نیست و تمام اشیا و کارها در برابر قدرت مطلق او برابر هستند.

۲-۳. عدم وجود تناقض بین شر و قدرت مطلق خداوند

چنان‌که تصریح شد، آفرینش انسان در اندیشه پویشی بر دو اصل استوار است: رد قدرت مطلقه الهی و لزوم قدرت استقلالی انسان. به این مطلب نیز اشاره شد که این اصل، ناشی از دیدگاه الهی‌دانان پویشی در باب شر است که برای توجیه شرور، قدرت الهی را ناچیز دانستند. حال برای تکمیل بحث، این مسأله را مطرح می‌کنیم که هیچ تناقضی میان وجود شرور و قدرت مطلق الهی وجود ندارد.

تفصیل این مطلب، به این صورت است که پس از بیان قدرت مطلق الهی و عدم وجود قدرت استقلالی در انسان، این پرسش پیش می‌آید که اگر خدا دارای قدرت مطلقه است، پس وجود شرور چگونه توجیه می‌شود؟ آیا بین قدرت مطلق الهی و وجود شرور در عالم دوگانگی نیست؟

در پاسخ، بایستی بیان کرد که در الهیات پویشی، یکی از مسأله‌های ارزشمندی که پایه پیدایش برخی دیدگاه‌ها درباره جهان، خدا و انسان شده، مسأله شر است. الهی‌دانان پویشی، از کاستی‌های موجود در جهان، به شریاد کرده و برای حل چنین امری، دلیل‌ها و

توجیه‌هایی را آورده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به محدود دانستن قدرت الهی و نیز قدرت ذاتی موجودات اشاره کرد.

اما علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه درباره شر، دیدگاه جداگانه‌ای از ایشان دارد و بر این باور است که شر از امور عدمی است که هیچ ذات و ماهیتی برای آن انگاشته نمی‌شود، بلکه شر، نتیجه نبود خیر است. وی در همین باره و در حاشیه خویش بر کتاب حکمت متعالیه با برقراری پیوند برابری بین «وجود» و «خیر» چنین بیان می‌کند:

«خیر همان وجود است و وجود همان خیر است و شر چیزی جز عدم نیست؛ و فراخور مرتبه‌های گوناگونی که برای وجود قابل تصور است، خیر نیز مرتبه‌های گوناگونی دارد؛ بنابراین، گاهی با سنجش مرتبه‌های گوناگون وجود و درک نبود مرتبه‌ای از خیر در مراتب پایین‌تر از آن، شر برای فرد تصور می‌شود» (صدرالدین شیرازی، بی‌تا، ص ۳۴۰، پاورقی).

اما درباره این که مراد از عدم، نیستی محض است یا نوع دیگری از عدم، علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه بر این باور است که در این مبحث مراد از عدم، عدم محض نیست، بلکه عدم مضاف است که نسبتی با واقعیت و وجود دارد؛ مانند نواقص و فسادهایی که در عالم پدید می‌آید (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۳، ص ۲۸۵). باید گفت که بستر تحقق عدم مضاف، ملکه و عدم ملکه است؛ یعنی یک چیز که استعداد و شأن داشتن کمالی را دارد، فاقد آن باشد که این عدم وجود کمال در آن شیء را عدم می‌نامیم. مراد وی از شر نیز در برگیرنده این دسته می‌شود و ایشان عدم کمال وجودی را شر قلمداد می‌کند و آن را ویژه به امور مادی می‌داند که در اثر قصور در استعداد ماده پدید می‌آید؛ مانند انواع نقص‌ها، آفات، دردها، امراض و عیب‌هایی که بر چیزی عارض می‌شوند (همان، ص ۲۵۹).

علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه با تفسیری که در مورد شر ارایه می‌کند، بر آن است که شرور را نمی‌توان به خدا نسبت داد، بلکه اعدام مستند به نداشتن شایستگی بیشتر فرد و قصور استعداد اوست و مخلوق دانستن اعدام، به این دلیل است که آمیخته و متحد با مقداری از وجود هستند.

همچنین وی در بیان علت اموری همچون سیل، زلزله و یا گزش حیوانات سمی که تصویری از شر را در ذهن به یاد می‌آورند، اشیا را با توجه به نسبت خیر و شر موجود در آن‌ها به پنج

بررسی نقادانه آفرینش انسان از منظر انسان‌شناسی پوششی با تأکید بر آرای علامه طباطبائی رحمته‌الله علیه ...

دسته تقسیم می‌کند؛ به این ترتیب که یا هیچ شری در آن‌ها نیست یا خیرشان برتر است یا نسبت خیر و شر در آن‌ها برابر است یا شر آن‌ها برتر است و یا این که هیچ خیری در آن‌ها نیست. علامه طباطبائی رحمته‌الله علیه پس از بیان این تقسیم، سه دسته آخر را ممتنع می‌داند؛ چراکه پذیرش دسته‌های یادشده، موجب ترجیح مرجوح بر راجح و یا ترجیح بلامرجح می‌شود. بر همین اساس، اموری که خیر محض هستند و یا وجه خیر بودن آن‌ها بر جنبه شرارت‌شان برتری دارد، در عالم هستی محقق می‌شوند. بنابراین، اموری که در برگزیده شر هستند و ما با آن‌ها روبرو می‌شویم، به سبب تحقق خیر فراوان، اجتناب‌ناپذیر هستند و در سنجش خیر و شر موجود در امور یادشده، شر اندک در برابر خیر کثیر قابل چشم‌پوشی است (همان، ص ۲۶۰). بنابراین، نمی‌توان به دلیل دوری از نسبت دادن شرور به خداوند متعال، قدرت الهی را محدود و مقید دانست و برای انسان قدرتی مستقل در نظر گرفت.

۳-۳. امکان آفرینش بدون ماده پیشین

پس از رد قدرت استقلالی انسان و اثبات قدرت مطلق الهی، اکنون بایستی باور به تکامل و رد آفرینش بدون ماده پیشین را - به عنوان دومین باور اساسی فیلسوفان پوششی در آفرینش انسان - واکاوی کرد. پیروان مکتب پوششی با بیان این نکته که باور به خلق از عدم، باوری افسانه‌گونه و غیرقابل قبول است، به اصل تکامل استناد و آفرینش را بر اساس آن تبیین کرده‌اند. اما با توجه به واجب‌الوجود بودن خداوند و اوصاف مطلقه او - به ویژه قدرت مطلق الهی -، آفرینش بدون ماده پیشین، دیگر باوری افسانه‌ای و وهمی قلمداد نمی‌شود، به ویژه با توجه به این نکته که خلق از عدم در باور الهی‌دانان به معنای آفرینش از نیستی و عدم محض نیست تا برخی اشکال کنند که چگونه می‌شود از عدم محض که وجودی برایش متصور نیست، چیزی را خلق کرد و ماده اولیه جهان عدم محض باشد! بلکه مراد از خلق از عدم، این است که موجودات زمانی نبوده‌اند و سپس به دست قدرت الهی و بدون ماده اولیه پدیدآمده‌اند.

از سوی دیگر، نفی آفرینش بدون ماده پیشین، نیازمند دلیل است و نمی‌توان بدون دلیل و یا با استفاده از تجربه و علوم مبتنی بر آن، محال بودن آن را اثبات کرد. آیت‌الله

مصباح یزدی رحمۃ اللہ علیہ در این باره می‌نویسد:

«به‌طور کلی، تجربه هیچ‌گاه نمی‌تواند محال‌بودن را اثبات کند. محال‌بودن مفهومی تجربی نیست، بلکه مفهومی فلسفی است که تنها از راه عقل اثبات می‌شود. آنچه از راه تجربه اثبات می‌شود، عدم وقوع است؛ اما محال‌بودن آن، دور از دسترس تجربه است» (مصباح یزدی، ۱۳۸۲ش، ص ۲۸).

ایشان در دلیل دیگری بر امکان آفرینش بدون ماده پیشین، به استحاله تسلسل چنگ زده و بودن ماده قبلی را هم نیازمند به وجود واجبی می‌داند که در صورت نبود آن، تسلسل پیش خواهد آمد. وی در توضیح مطلب پیش گفته می‌نویسد:

«خدای قادر برای خلق اشیای عالم به چیزی نیاز ندارد که از قبل باشد و از آن، اشیا را بیافریند؛ زیرا غیرخدا همه، مخلوق خدا هستند و هر ماده‌ای که فرض شود، آن نیز مخلوق خداست. اگر این مجموعه برای پیدایش، به ماده‌ای دیگر نیازمند باشد، پرسش را درباره آن ماده تکرار می‌کنیم که آیا آن ماده نیز به ماده‌ای پیش از خود نیازمند است یا خیر؟ اگر کسی بگوید آن هم به ماده‌ای پیش از خود نیازمند بوده است، تسلسل لازم می‌آید که باطل است؛ بنابراین اگر به حسب تصویر ذهنی، خداوند را در سویی قرار دهیم و مجموعه عالم را نیز در سوی دیگر، برای پیدایش این عالم به غیر از اراده خداوند به هیچ چیز دیگری نیاز نیست» (همو، ۱۳۹۱، ص ۱۹۹-۲۰۰).

همچنین علامه طباطبایی رحمۃ اللہ علیہ با استناد به روایت امام علی علیه السلام که می‌فرماید: «لم یخلق الأشياء من أصول أزلیة، ولا من أوائل كانت قبله بدیة، بل خلق ما خلق، وأتقن خلقه، و صور ما صور فأحسن صورته»^۱ دلیل دیگری بر آفرینش بدون ماده پیشین بیان کرده، می‌نویسد:

«امام علی علیه السلام در این بیان لطیف خود، باور به ماده اولی و قدیم را به‌عنوان مبدأ جهان هستی رد می‌کند و فرمان بری تمام موجودات را برهان این مسأله قرار می‌دهد که در واقع، پایان سخن آن حضرت، دلیل مطلبی است که در آغاز سخن بیان کرده است» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۲۳۳).

۱. اشیا را از مایه‌های ازلی نیافریده و نه از موجودات نخستین که پدیده آمده بودند؛ بلکه هر چه را که آفریده، آفرینشش را محکم ساخته و هر چیزی را به نیکوترین صورت آفریده است (شیخ صدوق، ۱۳۹۸ش، ص ۷۹).

بررسی نقادانه آفرینش انسان از منظر انسان‌شناسی پویشی با تأکید بر آرای علامه طباطبایی رحمۃ اللہ علیہ ...

از سوی دیگر، آیت‌الله مصباح‌یزدی که پیدایش جهان از توده اولیه را در تناقض با اصول بدیهی فلسفی و منطقی دانسته است، می‌نویسد:

«درباره این نظریه، پرسیده می‌شود که این طرح بر پایه چه مقدماتی است و براساس چه دلایلی این طرح ارایه شده است؟ آیا ادعای علمی بودن این نظریه به این معناست که کسی با چشم آن را دیده، یا در آزمایشگاهی اثبات شده است؟ آیا در اثر تجربه پی‌درپی، چنین کشفی کرده‌اند؟! مگر مسأله آغاز هستی، قابل تکرار یا مشاهده آزمایشگاهی است؟ کسانی که منصف باشند، می‌گویند: این، یک نظریه علمی نیست، بلکه فرضیه‌ای است که می‌کوشد به گونه‌ای تأیید شود؛ چون در جهان نمونه‌هایی را می‌بینیم که گاهی انفجاری بدون دلیل در جایی رخ می‌دهد و نتیجه‌های همسان به بار می‌آورد. ولی این فرضیه هم بر پایه پیش فرضی فلسفی است، که عبارت است از پذیرش اصل پیدایش تصادفی یک پدیده بدون علت؛ حال آنکه براساس یک قانون فلسفی یقینی و استثناناپذیر، هیچ معلولی بدون علت به وجود نمی‌آید. همان‌گونه که می‌بینید اثبات یکی از اساسی‌ترین فرضیه‌های علوم تجربی که پایه بسیاری از علوم است، بر پیش فرضی فلسفی استوار است؛ پیش فرضی که اصول بدیهی فلسفی آن را رد می‌کنند» (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۷، ص ۲۴۵-۲۴۶).

۳-۴. رد نظریه تکامل در آفرینش انسان

اما درباره پیدایش انسان در پرتو تکامل که الهی‌دانان پویشی به آن باور دارند، بایستی اذعان کرد که اولاً تکامل، تنها در حد فرضیه است و دانشمندان هنوز در درستی و نادرستی و جزئیات آن به توافق قطعی نرسیده‌اند و تطور مفهوم تکامل از داروین تا دانشمندان پویشی، خود به روشنی می‌تواند گواه محکمی بر این ادعا باشد. علامه طباطبایی رحمۃ اللہ علیہ هم تکامل را فرضیه‌ای می‌داند که مستند به علم یقینی نیست و پیوندی با اعتبار حقایق دینی ندارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۱۶۹). ثانیاً به فرض اینکه فرضیه تکامل، نظریه‌ای پذیرفته شده باشد و به صورت قانون در مجامع علمی مطرح شود، با خلقت مستقل انسان که متون مقدس به آن تصریح دارند، ناسازگاری‌ای ندارد. آیت‌الله مصباح‌یزدی رحمۃ اللہ علیہ در مورد عدم منافات فرضیه تکامل با خلقت مستقل انسان می‌نویسد:

«پذیرفتن اصل نظریه تحول انواع، با پذیرش نظریه ادیان درباره خلقت آدم علیه السلام از خاک، قابل جمع است؛ یعنی ما می‌گوییم حضرت آدم علیه السلام آفرینش جداگانه‌ای داشته است و لازمه آن نفی تبدل انواع در حیوانات نیست؛ همان گونه که در عالم طیور، پرندگان زیادی هستند که طبق نظام طبیعی به وجود می‌آیند، اما حضرت عیسی علیه السلام پرنده خاصی را از گل آفرید. چنین معجزه‌ای معنایش این نیست که قانون تخم‌گذاری پرندگان رد شده است، بلکه آن قانون در جای خود درست است و این مورد استثنایی بوده است. بنابراین، به فرض اینکه نظریه تبدل انواع به عنوان یک قانون علمی ثابت شده بود، با این نظر که حضرت آدم علیه السلام آفرینش جداگانه‌ای داشته است ناسازگاری ندارد، بلکه حتی در آن صورت هم می‌توان گفت این یک مورد استثناست» (موسی‌پور، ۱۳۹۱، ص ۲۸۲).

علامه طباطبایی علیه السلام هم با اشاره به دلیل پیدایش نظریه تکامل، آن را مستند به دلیل متقنی نمی‌داند تا بتوان با اتکای بر آن دلایل، نظریه‌های دیگر موجود را نفی و ملغی کرد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۲۸).

چنانچه گفته شد آفرینش انسان از منظر اسلامی و با تکیه بر قرآن و متون روایی ارزشمند که از قطعیت برخوردار هستند، به این صورت بیان می‌شود که نسل کنونی انسان بر مبنای فرضیه تکامل و از انواع پیشین به وجود نیامده است، بلکه نوع جداگانه‌ای است که به دست قدرت مطلق الهی، از زمین آفریده شده است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا؛ ما شما را از یک مرد و یک زن خلق کرده‌ایم و شما را تیره تیره ساخته‌ایم تا یکدیگر را بشناسید» (حجرات: ۱۳). بنابراین، رزوگاری بود که آسمان و زمین و همه موجودات زمینی بودند، ولی از این نسل بشر (بنی آدم) هیچ اثر و خبری نبود. آن‌گاه خدای تعالی از این نوع یک مرد و یک زن خلق کرد که نسل فعلی بشر منتهی به آن دو نفر می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۶۹).

نتیجه‌گیری

پس از توصیف دیدگاه الهی‌دانان پوششی در رابطه با آفرینش انسان، به ارزیابی نقادانه آن بر اساس دیدگاه عقلی و فلسفی علامه طباطبائی و استاد مصباح یزدی پرداختیم. بر اساس ارزیابی‌های مذکور، نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱. اعتقاد اندیشمندان پوششی درباره آفرینش انسان و دیگر موجودات، مبتنی بر قدرت ترغیبی و اقناعی - و نه قدرت مطلق - خداوند است که با تکیه بر تنافی ظاهری قدرت مطلق الهی با شرور موجود در عالم هستی بیان شده است. البته این اعتقاد نادرست است؛ زیرا اولاً شرور فاقد جنبه وجودی هستند و از امور عدمی محسوب می‌شوند؛ لذا توان معارضه با امور وجودی را ندارند؛ ثانیاً بنابر برهان امکان و وجوب، وجوب وجود الهی اثبات می‌شود و از آنجا که ترکیب در وجود خدا نشانه احتیاج و امکان اوست، پس بایستی خداوند را مطلق و بسیط دانست؛ چون احتیاج و امکان که برآمده از ترکیب در ذات الهی است، با وجوب وجود که منتج از برهان عقلی است، در تعارض است. از سوی دیگر، چون صفات خداوند عین ذات اوست، پس قدرت الهی نیز مطلق است.

۲. وجود انسان، وجودی امکانی است که طبق برهان امکان و وجوب، در اصل وجود خویش متکی بر واجب‌الوجود است و لذا در صفاتی همچون قدرت نیز وابسته به اوست. بنابراین، انسان قدرت مستقل و هم‌عرض با خداوند را ندارد و وجود او عین فقر و وابستگی محض به خداوند است.

۳. الهی‌دانان پوششی، به دلیل مقید دانستن قدرت الهی، آفرینش بدون ماده پیشین را ناممکن می‌دانند؛ چراکه برای تحقق آن، بایستی حق تعالی دارای قدرت مطلق باشد. اما با اثبات قدرت مطلق خداوند، این دیدگاه نیز نفی می‌گردد.

۴. تطور فرضیه تکامل از ابتدا تا کنون، خود دلیل روشنی بر عدم قطعیت آن است. حتی تعریف متفکران پوششی از تکامل، تفاوت‌های جدی با فرضیه تکامل در ابتدای طرح آن

دارد، به گونه‌ای که خداوند در تکاملِ مدنظر ایشان جایگاه ویژه‌ای دارد و از دیدگاه آنان مسیر تکامل تنها در روند انتخاب‌های طبیعی شکل نمی‌گیرد. علامه طباطبایی و استاد مصباح یزدی نیز با استناد به رد این فرضیه توسط برخی از دانشمندان، قطعیت آن را نپذیرفته و در فرض پذیرش تکامل، خلقت انسان را مستثنا از جریان تکامل دانسته‌اند؛ چراکه فرضیه‌ای چون تکامل، توان معارضه با آیات قطعی قرآن در مورد خلقت انسان را ندارد.

۵. بنا بر آنچه در بندهای پیشین ذکر شد، علامه طباطبایی و آیت الله مصباح یزدی با استناد به قرآن کریم و ادله عقلی، آفرینش انسان را نه در بستر تکامل بلکه به واسطه قدرت مطلق الهی و از خاک دانسته‌اند و با ذکر براهین عقلی، دیدگاه پیروان الهیات پویشی را مورد نقدهای جدی قرار داده‌اند.



منابع و مآخذ

* قرآن کریم

* کتاب مقدس

شامحمدی، رستم (۱۳۸۸). بررسی انتقادی جایگاه خدا در جهان‌شناسی پویشی و ایتهد (رساله دکتری). تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.

شامحمدی، رستم و علی سنایی (۱۳۹۵). بررسی و تحلیل نظریه عدل الهی پویشی گریفین. فصلنامه قبسات. ش ۸۰، ص ۱۲۷-۱۲۸.

شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۹۸ق). التوحید. تحقیق و تصحیح هاشم حسینی. قم: انتشارات جامعه مدرسین.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (بی تا). الحکمة المتعالیه با حاشیه علامه طباطبائی، ج ۳. قم: مکتبه المصطفوی.

طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۱ق). بدایة الحکمه؛ قم: انتشارات جامعه مدرسین.

طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۷۴). تفسیر المیزان. ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی. قم: انتشارات جامعه مدرسین.

طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۸۷). مجموعه رسائل، ج ۱. قم: بوستان کتاب.

گریفین، دیوید ری (۱۳۸۸). خدا و دین در جهان پسامدرن. ترجمه حمیدرضا آیت‌اللهی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

لین، تونی (۱۳۸۰). تاریخ تفکر مسیحی. ترجمه روبرت آسریان. تهران: مؤسسه نشر فرزاد روز.

مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۲). بر درگاه دوست. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ.

مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۱). رساترین دادخواهی و روشنگری، ج ۱. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ.

- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۶). نظریه حقوقی اسلام، ج ۱، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۷)، رابطه علم و دین. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۸). آموزش عقاید. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.
- موسی پور، مرتضی (۱۳۹۱). به پیشواز خورشید غرب. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.
- هنری، توماس (۱۳۸۲). بزرگان فلسفه. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- Anderson, Gary A. (2018). *Creatio ex nihilo and the Bible*, University of Notredame, Indiana.
- Astley, Jeff, Evil. (2003). Continuum International Publishing, London.
- Cobb, John. (2007) *A Christian Natural Theology: Based on the Thought of Alfred North Whitehead*, Westminster John Knox Press, London.
- Cobb, John and David Ray Griffin. (1976). *Process Theology: An Introductory Exposition*, Westminster press, Philadelphia.
- Dombrowski, Daniel. (2010). *Hartshorne, Plato, and the Concept of God*, To the Eighth Biennial Personalist Seminar, Western Carolina University.
- Hartshorne, Charles. (1984). *Omnipotence and Other Theological Mistakes*, State University of New York Press, Albany.
- Heller, Michael. (2011). *Philosophy in Science: An Historical Introduction*, Spoleczny Instytut Wydawniczy ZNAK, Kraków, Poland.
- Griffin, David and Huston Smith. (1989). *Primordial Truth and Postmodern Theology*, State University of New York Press, Albany.
- Lubarsky, Sandra and Davd Ray Griffin. (1996). *Jewish Theology and Process Thought*, State University of New York Press, Albany.